

آبرِ صوری

مجموعه داستان



نشر چشمه

علیرضا محمودی ایرانمهر

فهرست

- ۷ ابر صورتی
- ۱۷ خواب شفیره‌ها
- ۲۷ اودیسه
- ۴۷ موزهای قاضی
- ۵۳ یک جلد چنین گفت زرتشت با شمشیر سامورایی
- ۷۱ بستنی شکلاتی
- ۸۵ گربه‌های نیمه‌شب
- ۹۳ سنجاکک
- ۱۰۵ خواب فینگلوس

ابر صورتی

آن صبح سرد سوم دی ۱۳۶۰، فقط دوست داشتم به تکه‌ابری که در لحظه‌ی طلوع صورتی شده بود نگاه کنم. ما پشت سر هم از شیب تپه‌ای بالا می‌رفتیم و من به بالا نگاه می‌کردم که ناگهان رگبار گلوله از روی سینه‌ام گذشت. من به پشت روی زمین افتادم، شش‌هام داغ و پر از خون شدند و بعد از سه دقیقه، هنوز به ابر نارنجی و صورتی نگاه می‌کردم که مُردم. هیچ‌وقت کسی را که از پشت صخره‌های بالای تپه به من شلیک کرده بود، ندیدم. شاید سربازی بیست‌ساله بود، چون اگر کمی تجربه داشت، میان سه استوار و دو ستوان که در ستون ما بودند، یک سرباز صفر را انتخاب نمی‌کرد.

پدرم آرزو داشت مثل برادر پزشکم به استرالیا بروم. اما شاید من استعدادش را نداشتم. آخر تابستان که دیپلم گرفتم، فرودگاه تهران بمباران شد. جنگ شروع شده بود. مادر نه ماه در خانه حبس‌م کرد. هر روز برایم روزنامه می‌خرید و گاهی هم کتاب. بالاخره یک روز خسته شدم و با پروانه در پارک قرار گذاشتم. پروانه را از سال دوم دبیرستان می‌شناختم و